

تحلیل رمان فی المنفی اثر ژرژ سالم بر مبنای مکتب اگزیستانسیالیسم

هومن ناظمیان^۱، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبانها، دانشگاه خوارزمی، تهران
فاطمه پرچگانی، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبانها، دانشگاه خوارزمی، تهران
میلاد درویشی، دانشجوی کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی، تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۲۶

چکیده

در قرن بیستم دیدگاه‌های فلسفی نسبت به زندگی و وضعیت بشر، جایگاه خاصی در ادبیات و آثار ادبی یافته است. رویکرد اگزیستانسیالیسم، گواه این مدعاست. با انتشار همین مکتب در نقاط مختلف جهان، نویسندگان بسیاری به آن روی آوردند که یکی از آنان، ژرژ سالم، نویسنده و ادیب معاصر سوری است. در این مقاله با به کارگیری روش تحلیلی توصیفی از منظر فلسفه وجودگرایی، به بررسی رابطه‌ی اگزیستانسیالیسم با ادبیات، تحلیل وجودگرایانه‌ی رمان فی المنفی و آشکار ساختن مفاهیم اگزیستانسیالیستی در آن پرداخته‌ایم. از جمله نتایج تحقیق این است که رمان مذکور با پرداختن به مضامینی همچون غربت انسان، خرد شدن آزادی او در جامعه، محکومیت به زوال، گرایش اکثر مردم به فراموشی و فرار از آگاهی و مسؤولیت و همچنین شیء‌شدگی انسان، در شمار آثار وجودگرایانه قرار می‌گیرد. نویسنده رمان با به تصویر کشیدن جامعه‌ای با این ویژگی‌ها به معایب آن، اعتراض و خواننده را به تفکر وادارد. از سوی دیگر، پیرنگ، درون‌مایه و نمادها، کاملاً رنگی وجودگرایانه یافته‌اند؛ همچنین شخصیت‌های این داستان، شباهت زیادی به شخصیت‌های آثار اگزیستانسیالیستی دارد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه، اگزیستانسیالیسم، ژرژ سالم، رمان فی المنفی

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Email: nazemian@khu.ac.ir

مقدمه

در قرن‌های اخیر، پیوند خاصی بین فلسفه و ادبیات برقرار شده است. ادیبان از آثار فلاسفه بهره جستند و همچنین فلاسفه نیز از قالب ادبیات و نظرات ادیبان برای بیان مفاهیم فلسفی بهره گرفتند. آگزیستانسیالیسم نیز به عنوان یک رویکرد فلسفی، چنین حالتی داشته و به طور گسترده و خاص با ادبیات پیوند خورده، به گونه‌ای که به یک مکتب فلسفی-ادبی مبدل شده است.

ادبیات و فلسفه، یک زمینه یعنی ساحت زندگی بشری را می‌کاوند و در پی کشف واقعیت راستین حیات انسانی هستند. از سوی دیگر در بین انواع ادبی، رمان را می‌توان یکی از کامل‌ترین نمونه‌های هم‌زیستی فلسفه و ادبیات دانست؛ میلان کوندرا در این باره می‌گوید: «رمان، اعترافات نویسنده نیست، بلکه کاوش درباره‌ی چند و چون زندگی بشری در جهانی است که به دام مبدل شده است» (کوندرا، ۱۳۷۷: ۷۵). وی چنین ادامه می‌دهد: «رمان قادر است هم شعر و هم فلسفه را در خود ادغام کند، بی‌آنکه کمترین چیزی از هویت خویش را از دست بدهد» (همان: ۱۳۳).

«فلسفه، ادبیات و سیاست، انواع بیان یک رویکرد به جهان هستند که هدف اصلی‌شان، کشف و بیان واقعیت است؛ کارکردهای ادبیات و فلسفه دیگر نمی‌توانند جدا از هم انگاشته شوند» (احمدی، ۱۳۸۸: ۵۳۳). دو مفهوم فلسفه و ادبیات، بدون این‌که الزاماً با هم تباین داشته باشند، به سبب اقسام متعدد هر یک و دایره‌ی شمول بسیار وسیع هر دو، تصور نمی‌رود بتوان هیچ‌گاه مرز میان آنها را به طور دقیق تعیین کرد (مجتهدی، ۱۳۸۹: ۲۲۸).

این نکته را باید افزود که منظور از رابطه‌ی فلسفه و ادبیات، این نیست که فلسفه با نظریات خشک و منطقی در ادبیات تجلی یابد، بلکه فلسفه با عمیق نمودن اندیشه در ادبیات، در آن اثر می‌گذارد؛ چرا که اثر ادبی، هیچ ارزشی ندارد اگر عاری از معنا باشد؛ چون این معنا است که ضامن حیات، بقاء و استمرار آثار ادبی است (شیا، ۲۰۰۹: ۵-۶).

ادبیات و آثار ادبی معاصر عربی نیز از این قاعده مستثنی نیستند، از این‌رو، آشنایی یافتن با فلسفه برای درک آثاری که خاستگاه یا دیدگاه‌هایی فلسفی دارند، از اهمیت

خاصی برخوردار است. مسئله اصلی این تحقیق، بررسی رمان فی المنفی اثر ژرژ سالم از دیدگاه مکتب اگزیستانسیالیسم است تا دریابیم عناصر مختلف این رمان تا چه حد تحت تأثیر حد اصول و مبانی این مکتب قرار دارد و با آن پیوند خورده است.

سؤالات اصلی تحقیق

- ۱- رمان «فی المنفی» تا چه حدی دارای خصوصیات مکتب اگزیستانسیالیسم است؟
- ۲- عناصر مختلف داستان در این رمان تا چه حد با مفاهیم این مکتب فلسفی پیوند و ارتباط دارد؟

پیشینه تحقیق

طبق بررسی‌های انجام شده، به نظر می‌رسد که در زمینه‌ی تحلیل اگزیستانسیالیستی رمان فی المنفی، تاکنون در ایران، اثری به نگارش در نیامده است و نویسندگان توانستند تنها دو اثر را درباره‌ی سالم بیابند که یکی از آن دو، کتابی است به نام ایشکالیه الموت فی أدب جورج سالم، غابریل مارکیز، آلبر کامو (۲۰۱۵) تألیف غسان السید که تلاش‌های نگارندگان برای دست‌یابی به این کتاب به نتیجه نرسید و دیگری نیز مقاله‌ای است تحت عنوان تطور الروایه فی بلاد الشام که توسط محمدرضا رضایی در سال ۱۳۸۵ در مجله زبان و ادب شماره ۲۹ به چاپ رسیده است که در بخش مختصری از آن، از رمان فی المنفی یاد شده است که در آن تنها عنوان شده است این رمان، نمادین است و توانسته زوایای پنهان زندگی بشر را نشان دهد. از دیگر مقالات مرتبط می‌توان به این موارد اشاره کرد:

نمودهای فلسفه وجودگرایی در مجموعه داستانی گفتگوی ناشنویان از جرج سالم. حیدریان شهری، منیر زیبایی. نقد ادب معاصر عربی. شماره ۶. ۱۳۹۳

تحلیل رمان فی المنفی جرج سالم (در تبعیدگاه) از منظر داستان موقعیت. منیر زیبایی، مطالعات داستانی، شماره ۴، ۱۳۹۳.

اگزیتانسالیسم در شعر یوسف الخال، حسن گودرزی لمراسکی، ادب عربی، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.

بررسی نمود اگزیتانسالیسم در شعر خلیل حاوی، حسین ناظمی و کلثوم صدیقی، شناخت، شماره ۶۴/۱. بهار و تابستان ۱۳۹۰.

اگزیتانسالیسم و نقد ادبی، حسین حسن پور آلاشتی و عیسی امن خانی، پژوهشهای ادبی، شماره ۱۷، پاییز ۱۳۸۶.

آنچه این پژوهش را متمایز می‌سازد این است که برای نخستین بار رمان فی المنفی اثر ژرژ سالم که در ایران چندان شناخته شده نیست، از منظر مفاهیم اگزیتانسالیستی، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

۱- اگزیتانسالیسم و قالب ادبی

وجودگرایی، نگاهی ویژه به انسان و وضعیت او در جهان دارد. همچنین آشکارا از امور انتزاعی می‌پرهیزد و سعی در عینی ساختن فلسفه و از این طریق، سعی در ایجاد تغییر در سبک زندگی انسان دارد. این مکتب بطور مستقیم به انسان می‌پردازد و وضعیت و سرنوشت او را در آئینه‌ی آثار ادبی نمایان می‌کند.

به سخنی ساده، مهم‌ترین انگیزه و جاذبه‌ی این مکتب در میان فیلسوفان و حتی مردم عادی «تأکید بر شخصیت انسان و حرمت نهادن به فرد و شورش علیه سلطه‌ی نیروهای بی‌نام و نشان اقتصادی و اجتماعی دوران مدرن است؛ دورانی که مردم را در یک زندگی مکانیزه، در یک نظام پیچیده‌ی بوروکراتیک اسیر کرده است» (همان: ۳۱).

مهم‌ترین عامل نفوذ و گسترش بسیار زیاد مکتب اگزیتانسالیسم، استفاده از قالب ادبی است؛ چرا که غالباً رمان‌های وجودگرایانه، در کشورهای مختلف، از طرفداران بی‌شماری برخوردارند، به نحوی که معمولاً این آثار چندین و چند بار تجدید چاپ می‌شوند و حتی پس از گذشت سال‌ها از درگذشت صاحبان آنها، هنوز هم رمان‌ها و نمایشنامه‌های اگزیتانسالیستی جایگاه برتر خویش را در میان علاقه‌مندان به مطالعه حفظ کرده است.

«فلسفه‌های اگزیستانس... از راه رمان‌ها و نمایش‌نامه‌هایشان در فهم فلسفه‌شان به مردم بسیار یاری کرده‌اند» (بوخنسکی، ۱۳۵۴: ۱۵۸). «اگزیستانسیالیست‌ها، از ادبیات به عنوان وسیله ارتباط جمعی یاد می‌کنند و آن را یکی از عوامل برانگیزاننده‌ی مردم می‌دانند» (الدیدی، ۱۹۸۵: ۱۷۳).

تأثیر این مکتب بر ادبیات به گونه‌ای بوده است که کاملاً آن را تحت تأثیر خود و مضامین وجودگرایانه قرار داده است؛ «اثرگذاری فلسفه مورد بحث و ادبیات بر یکدیگر به گونه‌ای است که این فلسفه در نمایشنامه‌ها و رمان‌ها گویاتر و بلیغ‌تر به بیان آمده است تا در رساله‌های فلسفی. نوشته‌های کسانی مثل سارتر، کامو، مارسل و نیز داستایوسکی شواهدی بر این مدعا هستند» (مشکات، ۱۳۹۱: ۳۰). «بسیاری از فیلسوفان وجودی از قالب‌های ادبی و هنری و زبان شعر و اسطوره برای تبیین فلسفه‌ی خود استفاده می‌کنند. این مکتب بیش از آنکه بر حوزه‌های فلسفی تأثیرگذار باشد، بر ادبیات تأثیر نهاده است. شهرت اصلی سارتر چه بسا بیش از آنکه از آثار فلسفی او برخاسته باشد، به دلیل آثار ادبی اوست. اگزیستانسیالیست‌هایی چون آلبر کامو، گابریل مارسل و سیمون دوبوار بیشتر به علت رمان‌های فلسفی خود شهرت یافته‌اند» (همان: ۲۸).

۲- خلاصه‌ی رمان فی المنفی

داستان در فضایی شروع می‌شود که حکایت از مرموز و عجیب بودن دهکده‌ای دارد؛ دهکده‌ای بسیار کوچک و دورافتاده که مردمانش در سکوت، یک زندگی تکراری را تجربه می‌کنند. نقش اصلی داستان را یک جوان تازه‌وارد بر عهده دارد که به عنوان معلم جدید وارد دهکده شده است. در انتهای دهکده، یک رودخانه وجود دارد که مردم، معلم را از آن برحذر می‌دارند، بی‌آنکه دلیلش را ذکر کنند. معلم جوان در این دهکده‌ی غریب، احساس گم‌گشتگی می‌کند، در آنجا قهوه‌خانه‌ای بود که مردم فقط تا غروب اجازه‌ی استفاده از آنجا را داشتند و بعد از آن ساعت، باید به خانه می‌رفتند تا قهوه‌خانه تبدیل شود به عشرت‌کده‌ای برای عده‌ای خاص که عبارت بودند از پزشک دهکده، داروفروش، دو تاجر، سه کشاورز و برخی از سرکارگران و اطرافیان حاکم.

دخترکی جوان برای این جمع آواز می‌خواند و می‌رقصید اما هنگام نیمه‌شب، این مکان به حاکم اختصاص می‌یافت و مختص او بود.

روزی او تصمیم می‌گیرد که به قهوه‌خانه برود و وارد مجلس عیاشی شود؛ زیرا فهمیده بود که هیچ منعی برای رفتن وجود ندارد و مردم خودشان هستند که گمان می‌برند اگر بروند، حاکم خشمگین می‌شود در حالی که چنین چیزی را کسی از حاکم نشنیده بود. معلم به مجلس رقص و غنا می‌رود و عاشق رقصنده ای می‌شود، مهر او نیز به قلب رقصنده می‌نشیند؛ اما این اتفاق و دیدارهای این دو به مذاق دیگران خوش نمی‌آید.

روزها گذشت تا این که پسر بچه‌ای در رودخانه غرق می‌شود و انگشت‌های اتهام به سوی معلم -تنها بیگانه‌ی دهکده- نشانه می‌روند و او بدون محاکمه دستگیر و در یک معبد متروک زندانی می‌شود. اتهام او این بود که چند روز قبل از مرگ کودک، با او در حال گردش و گفتگو در کنار رودخانه بوده و این باعث شده که پسرک، دیگر از رودخانه نترسد و در آن غرق شود. تلاش‌های رقصنده برای تبرئه‌ی معلم جوان بی‌نتیجه می‌ماند و او که به مرگ محکوم شده بود، با ریزش ناگهانی سنگ‌های معبد، جان می‌دهد و دهکده بار دیگر به حیات طفیلی‌وار خویش ادامه می‌دهد.

۳- تحلیل رمان فی المنفی

در این بخش، مهم‌ترین مفاهیم وجودگرایانه‌ی این رمان مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ تا نشان داده شود که این مفاهیم در چه جاهایی از رمان آمده، چگونه شکل گرفته و چه معنایی دارد. در بخش پیش رو به مفاهیم اگزیستانسیالیستی پررنگ‌تر موجود در رمان از جمله: تنهایی فرد انسانی، تاثیر جامعه بر زندگی وی و در نهایت سرنوشت او مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- تنهایی و غربت

یکی از مفاهیمی که مکتب اگزیستانسیالیسم، عمیقاً بدان می‌پردازد، احساس تنهایی و غربت آدمی است. هدف نویسندگان بزرگ از بیان این درد، تسلط یافتن بر آن و به

نوعی خلاصی از آن، بوسیله‌ی نوشتن است. همان‌طور که خودِ سالم، در زندگی‌نامه‌اش می‌نویسد: «بیان وضعیت بشر و سرنوشت او از بارزترین خصوصیات رمان است» (الیسوی، ۱۴۳۱: ۶۸۹). «به اعتقاد اگزیستانسیالیسم، بدی باید نخست کشف شود و سپس دگرگون گردد. بنابراین، وظیفه‌ی نویسنده و هنرمند نشان دادن بدی‌ها است. شعار مکتب ادبی اگزیستانسیالیسم این است: نشان دادن برای دگرگون کردن» (سارتر، ۱۳۹۱: ۲۱).

یکی از پدیده‌هایی که سالم در فی المنفی به تصویر می‌کشد، تنهایی و غربت بشر است. داستان در فضایی سیاه و سفید آغاز می‌شود و همه چیز رنگ غربت و تنهایی می‌گیرد. معلم جوان، تنها، به این دهکده اعزام شده است و خود، اختیاری نداشته است و این تصمیم را وزارتخانه، برای او گرفته است. همچنین تمام مردم شهر، رفتاری عجیب دارند. معلم هرچه سعی دارد با کسی بیوندد، موفق نمی‌شود و این امر بر تنهایی او می‌افزاید. اما تنها او این احساس را دارد و دیگران با فرو غلتیدن در زندگی و کار روزمره، و غرق شدن در لذات، هرگز چنین احساسی ندارند، البته به غیر از رقصنده‌ی شهر که احساساتش توسط معلم بیدار می‌شود. معلم پس از علاقه‌مند شدن به دخترک آوازه‌خوان، چند صباحی از غم و اندوه جدا می‌شود اما دیری نمی‌پاید که جامعه او را محکوم به مرگ می‌کند.

معلم از این‌که تنها بدان‌جا آمده، احساس تنهایی نمی‌کند بلکه از شرایط آن دهکده و مردمانش، متعجب بوده است. این مکان -دهکده- آن‌قدر عجیب است که معلم، حتی نتوانسته بود آن را روی نقشه بیابد: «این دهکده‌ی برپا شده در دورافتاده‌ترین گوشه‌ی دنیا چه غریب است، در تمام نقشه‌هایی که در دستم گرفتم، سراغش را گرفتم اما نشانی از آن ندیدم» (سالم، ۱۹۶۲: ۱۲).

حال نکته اینجاست که ساکنین این دهکده‌ی عجیب و غریب، احساس غربت نمی‌کنند و می‌گویند که به غیر معلم، بیگانه‌ای در دهکده نیست: «در دهکده‌ی ما رازی وجود ندارد و معلمی که توقع داشتیم وزارتخانه، بعد از مرگ معلم پیر بفرستد، تنها غریبه‌اش است» (همان: ۱۱).

آنان حتی به مرگ معلم قبلی هم اهمیتی نمی‌دهند: «آن معلم... آه، اسمش را فراموش کرده‌ام، به هر حال، اسم‌ها، فایده‌ای برای ما ندارد»^۳ (همان: ۱۳) پس از شنیدن این صحبت‌ها، معلم جوان گمان می‌برد که هرآنچه را که می‌دانسته، اینک غریب می‌یابد: «احساس کرد هر آنچه را که از علوم و دانستنی‌ها می‌داند، در این دهکده‌ی عجیب، برایش ناآشنا گشته است»^۴ (همان).

۳-۱-۱- و اماندگی و تنهایی انسان

در صفحه‌ی ۱۶ رمان، معلم، احساس ناهمگونی و غربت می‌کند و با خود می‌گوید: «این غربت است یا تنهایی، یا این همان دهکده‌ی دورافتاده و سرگردان بر روی زمین است؟ و احساس کرد که او یک زندانی است، در زندانی که شناختی بدان ندارد و دلیل حضورش در آنجا را نمی‌داند، به دور خود چرخید و چیزی جز دیوارهای اتاق نیافت و هر روزنه‌ی آن به سان چشمی بود که او را تمسخر می‌نمود و به وی نیشخند می‌زد، چیزی نمانده بود که فریاد بزند»^۵ (همان: ۱۳).

سالم در این بخش، پرت‌شدگی انسان به دنیا و غربت او را به یاد می‌آورد و همچنین یادآور این سخن می‌شود: «او به پیرامونش نگریست: آنجا هیچ چیز جز خودش ندید. نخست فریاد برآورد: من هستم! آنگاه هراسید، زیرا انسان می‌هراسد، هنگامی که تنهاست» (بوخنسکی، ۱۳۵۴: ۱۵۸). انسان ابتدا وجود می‌یابد و در دنیا سر بر می‌کشد، سپس احساس تنهایی می‌کند، به تنگ می‌آید و آنجاست که باید چاره‌ای بیندیشد. سالم نیز همچون متنی که ذکر شد، می‌نویسد که معلم وارد شهر شد، در آن سر بر کشید اما ناگهان فهمید که این غربت، زایل شدنی نیست.

ژرژ سالم، اذعان می‌کند که این دهکده و داستان‌هایش، همان وضعیت آدمی در جهان است: «من، اینجا طبق زندگی از پیش تعیین شده‌ی هر بیگانه‌ای که به این دهکده می‌آید، زندگی می‌کنم، همانطور که بشر به زمین وارد می‌شود»^۶ (سالم، ۱۹۶۲: ۲۴) وی زندگی معلم در دهکده، که غریبانه در آن می‌زید را به وضعیت انسان، در جهان تشبیه می‌کند: همان «جهانی که در آن همه‌ی انسان‌ها باید رفتار و کردار مشابه داشته باشند،

یکسان بیندیشند و شادمانه با یکدیگر اظهار همبستگی کنند، به واقع جهان افراد بی‌شعور و بی‌احساس» (کوندرا، ۱۳۷۷: ۲۷) این وضع، باعث می‌شود تا آدمی گمان کند که دیگر برای همیشه باید همچون یک تبعیدی، زندگی کند: «به خیالم که من، حتماً سال‌هایی را که در اینجا سپری خواهم کرد، غریبانه و تنها خواهم گذرانم» (سالم، ۱۹۶۲: ۲۵) در این وضع است که او سعی می‌کند با انسان دیگری، ارتباط برقرار کند و شاید از این غم جانکاه بگریزد اما در این دهکده، کسی نیست که با او بیوندد.

۳-۱-۲- گریز از تنهایی

این وضعیتی است که معلم در آن قرار گرفته است، حال باید به فکر سبک کردن بار تنهایی و یا حتی راه‌هایی از آن باشد. او روزی که در دهکده به گردش می‌پردازد، به کتابخانه‌ای برخورد می‌کند، شاید در چنین شرایطی، یک کتابخانه برای انسان، حکم هوای تازه را داشته باشد: «این پنجره که ناگهان برای من، به روی دنیا گشوده شد» (همان: ۲۹) جایی که بتواند در آن، از دنیای غریب خود، قدمی فراتر بگذارد و به دنیای رنگارنگ کتاب وارد شود. یکی از راه‌هایی که توسط قهرمانان رمان‌های وجودگرایانه، برای فرار از تنهایی انتخاب می‌شود، کتاب و نوشتن است: «خود را به دنبال یافتن روزنه‌ی کوچکی که از آن، با حالت فرار از اسارت این دهکده، به دنیا سر بر کشم، تسلیم خواندن این کتاب‌ها نمودم» (همان: ۳۰) تجربه‌ای که در رمان تهوع به تصویر کشیده شده است، که روکانتن برای فرار از وضعیتش به نوشتن و مطالعه می‌پردازد.

روزی، صاحب قهوه‌خانه، از معلم می‌پرسد که آیا به شرایط زندگی در دهکده عادت کرده؟ معلم پاسخ می‌دهد که: «سازگار نشدم و معتقدم که تا ابد، هرگز عادت نخواهم کرد، همیشه احساس خواهم کرد که تا زمان مرگ اینجا غریبم» (همان: ۳۲). پس از شنیدن پاسخ معلم، قهوه‌خانه‌چی به او می‌گوید که غربت، طبیعی است، همه اینجا غریب‌اند، هدف سؤال من این است که آیا با آب و هوا کنار آمده‌ای؟ نکته‌ی قابل ذکر این است که غربت برای مردمان این دهکده، امری طبیعی است و گویی جزئی از طبیعت‌شان شده است. انسان‌هایی تنزل یافته و شیء‌شده هستند که دیگر از امکانات

وجودی خویش - آزادی، اختیار و...- آگاه نیستند: «من می‌دانم که همیشه غریب خواهی بود، این احساس تمام آدمیان این دهکده است»^{۱۱} (همان: ۳۳).

گرفتن آزادی از انسان، تبعات متفاوتی دارد که یکی از آنها، احساس بیگانگی است. وقتی که مجبور باشید، بی دلیل از امکانات محل زندگی تان، چشم‌پوشی کنید و آن را مختص عده‌ای خاص ببینید و نتوانید کاری کنید، حتما احساس تنهایی خواهید کرد؛ چرا که هیچکس نیست تا با شما برای احقاق حقتان، هم قسم شود و این باعث می‌شود که خود را سیاره‌ای دورافتاده و محروم از نور خورشید بدانید، این حالت زمانی به معلم دست می‌دهد که او را از رفتن به میکده - با این که ضرری برای آنجا نداشت - منع کرده بودند: «مشکلی نیست که تا هر وقت خواستی در قهوه‌خانه بنشینی، اما غروب، باید مثل سایر ساکنین دهکده در اتاقت باشی»^{۱۲} (همان: ۵۸).

وقتی به نمای کلی رمان توجه می‌کنید، به فضای غربت زده‌ی رمان، کاملا آگاهی می‌یابید، مکانی با مردمان چهره درهم کشیده و منزوی که انسان را به پرتگاه تنهایی و منفعل ساختن امکان‌های انتخاب و عملش سوق می‌دهد. معلم نیز که وامانده بود و تمام آنچه را که در طول عمر، آموزش دیده بود بی‌فایده و از دست رفته می‌دید، در پی تغییر این وضعیت و روزنه‌ی امیدی بود؛ چرا که او می‌دانست در چنین محیطی، هرگز نخواهد توانست به خود فعلیت بخشد و آزادانه زندگی کند و باید باقی عمر خود را همچون یک شیء و یک موجود نباتی زندگی کند. برای همین، او تصمیم گرفت تا خلاف سنت‌های اجباری دهکده زندگی کند. او ابتدا وارد عیش شبانه‌ی سران دهکده شد که هیچ کس، حق ورود به آن را نداشت - «ساعت نزدیک ده بود، و دهکده در خواب آرام همیشگی خود فرو رفته بود، در مسیرش نه شخصی را دید و نه سایه‌ی کسی را و وقتی به قهوه‌خانه رسید، درهایش را بسته یافت، و برای یافتن منفذی، به دور آنجا چرخید تا این که دری را که نیمه‌باز رها شده بود یافت و داخلش شد»^{۱۳} (همان: ۴۸). پس از آن، عاشق دخترک رقصنده می‌شود: «چشمان آوازه‌خوان به اعماق جانش نفوذ کرد و معلم، گرمای تن گندم‌گونش را احساس کرد»^{۱۴} (همان: ۶۸). از این طریق، معلم توانسته بود زندگی تازه‌ای را آغاز کند - «معلم شادمانی‌ای را احساس کرد

که در طول زندگی اش نچشیده بود^{۱۵}» (ممان: ۶۲) - که دیگر در آن، خبری از خفقان غربت و واماندگی نبود و حالا کسی را داشت که به او می‌گفت و القا می‌کرد که خلقت تو، عبث نبوده و تو بی‌دلیل و زیادی نیستی. اما دیری نمی‌پاید که محیط اجتماعی سرکوب‌گر و خفقان زده، معلم آزاد شهر را به مرگی بی‌محاکمه محکوم می‌کند، تا این پیام را به مخاطب بدهد که باور نادرست مردم و عدم همبستگی آنان و عدم تعهد آنان به انسانیت و همچنین تجاوز حکومت‌های توتالیتر، سدی است در برابر سعادت بشر بر روی زمین.

۳-۲- مسأله آزادی

وجودگرایان، توجه همگان را متوجه وجود انسانی کردند و خواستار آزادی‌های فرد شدند. در ابتدا، وجودگرایان نظریات بسیار افراط‌گرایانه‌ای را مطرح کردند و فرد را مستقل از جامعه در نظر گرفتند. اما رفته رفته به محدودیت‌های آشکاری که جامعه و طبیعت بر انسان تحمیل می‌کردند، یقین پیدا کردند؛ مثلاً سیمون دوبوار اعتراف کرد که: «من بر خطا بودم که گمان می‌کردم می‌توان اخلاق را مستقل از بافت اجتماعی تعریف کرد» (مکلیتاک، ۱۳۷۲: ۸۲). سارتر نیز «نشان داده که زندگی هر فرد در کوچک‌ترین جزئیاتش با نیروهای جمعی (که برخی بر افراد ناشناخته‌اند) اداره می‌شود. این نیروها بر هر فرد و هر شبکه‌ی مناسبات بینا انسانی چیره‌اند» (احمدی، ۱۳۸۸: ۵۴۷) اینان تصمیم گرفتند تا توانایی‌های وجود انسان را به او نشان دهند و او را از بی‌مسئولیتی بر حذر دارند.

اگزیستانسیالیسم خواهان حقوق و آزادی فرد انسانی است و اعتقاد دارد که انسان باید در این محدودیت‌ها، آزادی خود را فعلیت بخشد و باز یابد. «بنابراین آزاد کسی است که بتواند در میان محدودیت‌ها، برنامه‌های خود را پیاده کند و پروژه‌ی خود را محقق سازد» (نوالی، ۱۳۸۶: ۲۳۴).

از این رهگذر، یکی از مواردی که در رمان فی المنفی مشاهده می‌شود، حضور حکومت، فشارهای جامعه و تأثیرش بر روی افراد است.

معلم داستان به دهکده آمده تا جای معلم پیری را که پیش از او فوت کرده پر کند: «هیچ‌کس اینجا ناشناس و غریبه نیست جز معلمی که انتظار داشتیم وزارت آموزش و پرورش بعد از مرگ آن معلم پیر، بفرستد»^{۱۶} جالب اینجاست که ساکنین، حتی نام معلم متوفی را نیز به یاد ندارند. «آن معلم... آه، اسمش را به فراموشی سپرده‌ام، اما به هر حال اسم‌ها سودی ندارند، هر انسانی با نوع کارش شناخته می‌شود»^{۱۷} (سالم، ۱۹۶۲: ۱۲-۱۳). این‌که هر کس را انتخاب‌ها و اعمالش می‌سازد، یک گزاره‌ی اگزیستانسیالیستی است، اما به شرط حفظ آزادی‌های فردی؛ نه این‌که شخص با عملش یکی شود و به صورت یک ماشین زندگی کند، که در این صورت، چنین فردی، در حال فرار از خودآگاهی است: «او می‌خواهد چنان با نقشش... هم‌هویت شود که بتواند توانایی آزار دهنده‌ی آگاهی از اعمال خود و بدین‌سان انتخابِ چگونگی انجام آن‌ها را فراموش کند» (متیوز، ۱۳۹۱: ۱۰۴). اما گاهی حتی اگر شما بخواهید چنین وضعی نداشته باشید هم جامعه مانع می‌شود: «چون حاکمیت صنعت، انسان را با کارکرد و تولید او می‌سنجد، بنابراین آمال خاص انسانی، اعتبار خود را از دست می‌دهند؛ یعنی انسان‌ها مجبورند احساسات خود را با آنچه عموماً خواسته می‌شود، منطبق سازند. بدین ترتیب مردم هر روز از طبیعت خاص انسانی خود، که ابزار ذوق تازه و انتخاب‌راهی نو می‌باشد، زیاده‌تر محروم می‌شوند و انسان به حیوان تک‌ساحتی مبدل می‌شود» (نوالی، ۱۳۸۶: ۱۵۷). اما در این رابطه که چرا مرگ معلم فراموش شده است؟ باید عنوان کرد که جامعه، چنین سیستمی را بنا نهاده است، یعنی فرد با کارش شناخته می‌شود و در غیر این صورت، او ارزشی نخواهد داشت، چرا که در چنین جامعه‌ای فردیت، اهمیتی ندارد. به محض این‌که توانایی افراد در کارشان پایان یابد، همچون ماشینی از کار افتاده، فراموش می‌شوند. در چنین جامعه‌ای، تفکر و آگاهی جایگاهی ندارد و «انسان ناندیشمند چنان با پلیدی خو می‌گیرد که رفته‌رفته وحشت آن را فراموش می‌کند» (سارتر، ۱۳۹۱: ۲۲).

۳-۳- خفقان و استبداد

استبداد، یکی از ویژگی‌های حکومت فراگیر است و به حتم، مهم‌ترین خصوصیت آن به شمار می‌رود. مردم همواره از آن، هراس دارند و گویی حکومت در همه جا برای کنترل رفتار مردم چشم دارد؛ همانطور که سالم شرح می‌دهد: «احساس می‌کرد که همه‌ی مردم اجتناب می‌کنند و جرأت تلفظ آن را ندارند و می‌دانست که آنان در همان زمان، از تفکر به آن و احساس حضورش، فارغ نمی‌شوند و احساس کردن گام‌هایش، هرکجا که بودند و هرسو که می‌ایستادند، همراهشان بود: این همان حاکم است»^{۱۸} (سالم، ۱۹۶۲: ۴۴). دلیل این‌که مردم، حاکم را همه جا احساس می‌کنند، این است که این حالت، یکی از ویژگی‌های حکومت فراگیر است: «وجود دولت تمامیت‌خواه و فراگیر که تمامی جنبه‌های فعالیت اقتصادی-اجتماعی را تحت کنترل خود دارد. تلاش دولت‌های فراگیر بر این است که دخالت‌هایشان به هیچ حد قانونی تحدید نشود. طبع فراگیرندگی و تمامت‌طلب این حکومت‌ها حتی موجب سلطه بر فعالیت‌های آموزشی، ادبی و هنری و ... نیز می‌شود» (مشکات، ۱۳۹۰: ۱۹۳). اما چه چیز باعث این ترس عظیم شده است؟ مهم‌تر از همه، عقب‌نشینی خود مردم است: «آن‌ها، دستورهایی بود که حس می‌کرد حاکم خواستار اجرایش است. کسی این را به او نگفته بود و انسانی اشاره نکرده بود که باید این کار را کند، اما او می‌دانست که این وظیفه‌اش است و ضروری است که به این شیوه رفتار کند»^{۱۹} (سالم، ۱۹۶۲: ۶۱).

اما معلم در این داستان، نمونه‌ی یک شخصیت اصیل است که از آگاهی و آزادی خود آگاه است و صادقانه زندگی می‌کند. معلم، آزادانه در دهکده گردش می‌کند، مطالعه می‌کند، با مردمان سعی در برقراری ارتباط دارد، عاشق می‌شود و از قواعدی که سعی در یکسان‌سازی ساکنین دهکده دارد، تخطی می‌کند. اما در جوامعی این‌چنینی که فشارهای جامعه و حکومت بسیار طاقت‌فرسا است، کار برای هر فرد، دشوار می‌شود و حتی به مرگ انسان نیز می‌انجامد.

سالم سعی دارد از طریق معلم، یکی از وضعیت‌های ناگوار انسان معاصر را ترسیم کند و نشان دهد که چگونه در جامعه‌ای این‌چنینی، انسانیت فراموش می‌گردد. معلم

سعی دارد درست و آزادانه زندگی کند اما جامعه به او کینه می‌ورزد: «باید این پلیدی که دهکده را لمس کرده، ریشه‌کن کنیم»^{۲۰} (سالم، ۱۹۶۲: ۶۷). چرا که موجودی آزاد و آگاه که اختیار دارد، آزادانه زندگی کند، وارد دهکده شده است و ممکن است مردم مطیع آنجا، نیز ملتفت آزادی خویش شوند و عرصه را بر عده‌ای قلیل که غرق در تمتعات سودجویانه‌ی خویش‌اند، تنگ کنند. در این وضعیت، جامعه در قبال کسی که برخلاف دستورات و سنن غیرمعقول آن رفتار کند، عکس‌العمل سختی نشان خواهد داد. چنین جامعه‌ای یا بطور دقیق «وضع اجتماعی فعلی، از انسان می‌خواهد فقط به فعالیت‌های روزمره و تأمین معاش مشغول شود، تا زندگی عادی خود را بچرخاند. زیرا کسی که از آهنگ همگانی تبعیت نکند، از نظرها می‌افتد و ترک می‌شود. بنابراین انسان باید در یک ثبات تحمیل شده و بی‌تفاوتی، به خواسته‌های دیگران پاسخ دهد، و اگر بخواهد فراموش نشده و مانند یک ابزار بی‌مصرف دور انداخته نشود، باید که وظایف خود را انجام داده و رضایت کارفرمایان را به دست آورد» (نوالی، ۱۳۸۶: ۱۶۱). حال که معلم به چنین خواسته‌ای، تن نمی‌دهد، جامعه تصمیم می‌گیرد که او را حذف کند.

۳-۴- التزام به سکوت در جوامع سرکوبگر

یکی دیگر از مواردی که در این رمان، مشاهده می‌کنیم، دعوت به سکوت و التزام بدان است: «اگر حرص زندگی برای مدتی طولانی را می‌زنی، پس سکوت کن، سکوت تمام عیار»^{۲۱} (سالم، ۱۹۶۲: ۲۲). در این رمان، با یک حکومت توتالیتر مواجهیم که توانسته تمام مردم را تحت تسلط خود سازد. از این رو، در همان ابتدای رمان شاهد بیان این نکته هستیم که باید در این دهکده، سکوت کرد. دلیلی که می‌توان در اینجا بدان اشاره نمود، این است که در چنین جامعه‌ای شما نمی‌توانید آگاهانه و آزادانه، آهنگ زندگی خود را بنوازید، چرا که در این صورت، جامعه شما را به عنوان یک بیگانه، طرد خواهد کرد.

۳-۵- واکنش جامعه بیمار به انتخاب آزادانه

اما جرم معلم چیست؟ آیا همان است که به او نسبت داده‌اند؟ یعنی قدم زدن با کودک نزدیک رودخانه و جرأت یافتن کودک به رفتن گاه و بی‌گاه نزدیک رودخانه و غرق شدن؟! این تنها یک بهانه است تا مرگ معلم طبیعی‌تر جلوه کند. او تنها به دلیل نپذیرفتن باورها و عادات از پیش تعیین شده و غلط اجتماع، باید از سر راه برداشته شود. او شخصی است پرسش‌گر که می‌خواهد زندگی را آن‌طور که دوست می‌دارد، در چارچوبی انسانی بسازد و به روش دلخواه خود که مؤید آزادی او است، زندگی کند پس جرم چنین فردی، آگاهی است؛ «دوست داشتن حقیقت یعنی تحمل خلاً و بالتیجه قبول مرگ؛ حقیقت همسایه‌ی مرگ است» (کامو، ۱۳۴۷: ۱۷).

در چنین دهکده‌ای، منطق دیوانگانی چون کالیگولا، حاکم است: «برای مردن، لزومی ندارد که شخص حتماً مرتکب عملی شده باشد» (کامو، ۱۳۵۷: ۵۰) معلم هم جرم خود را نمی‌داند: «برای چه دستگیر شده‌ام و جرمی که بدان متهم شده‌ام چیست؟» (سالم، ۱۹۶۲: ۹۵) کوندرا درباره‌ی چنین حالتی، تحلیل زیبایی دارد؛ او می‌گوید چنین حالتی، یکی از ویژگی‌های داستان‌های کافکا است، یعنی جایی که مجازات، جویای جرم است: «کسی که کیفر می‌بیند، علت کیفر را نمی‌داند. پوچی مجازات آن‌چنان تحمل‌ناپذیر است که متهم، برای یافتن آرامش، می‌خواهد توجیهی برای رنج و آزار خویش یابد: "مجازات جویای جرم است"» (کوندرا، ۱۳۷۷: ۱۹۳). معلم نیز به مجازات محکوم شده، از این رو به دنبال جرمی است تا از بار این پوچی بکاهد: «بالاخره تسلیم این امر شد که بی‌شک جرمی وجود دارد که پیرامون او وزوز می‌کند، و داشت باور می‌کرد که عملاً گناهکار است، با این که نمی‌دانست این گناه چیست» (سالم، ۱۹۶۲: ۹۲).

معلم، غریب است، چرا که اسیر بازی‌های اجتماعی نمی‌شود، هر که شبیه وی باشد «به دلیل مخالفت با ذهنیت‌ها و سنت‌های غلط اجتماعی، محکوم به مرگ می‌گردد» (فرجی، ۱۳۸۹: ۳۳) کافی بود معلم با جامعه یک‌رنگ می‌شد تا هرگز متهم نمی‌شد. اما وی «با مرگ خود فدی‌ه‌ی گناهی را می‌دهد که ریشه‌ی آن را می‌بایست در شکل‌بندی ایده‌های غلط در تاریخ جستجو کرد که خیل عظیمی از انسان‌ها، همواره در جهت دفاع

از آنها، مصلحان و پیام‌آوران را به دار مجازات می‌آویزند، و به خیال خود با این کار جهان را از لوٹ وجودشان پاک کرده و کلید ورود به بهشت جاویدان را بدست آورده‌اند» (همان: ۳۵).

۳-۶- مرگ و سرنوشت

مهم‌ترین مسأله‌ای که انسان، از دورترین زمان‌ها تا کنون با آن مواجه بوده، مسأله‌ی مرگ است. موضوعی که یکی از مباحث مهم در ادبیات و فلسفه شمرده می‌شود. «تولستوی می‌گفت: بنیادی‌ترین سؤالی که هرکس و بنابراین، هر فیلسوفی باید از خودش بکند این است که: حال که مرگ وجود دارد، پس زندگی من چه معنایی می‌دهد؟» (مگی، ۱۳۷۸: ۲۸).

«بدون تأمل در باب وجودگرایی یا اگزستانسیالیسم، بحث از وضعیت جوامع امروزی در برخورد با مرگ، امکان‌پذیر نیست. زیرا در تمام طول تاریخ فلسفه، مشکل می‌توان جنبش فکری دیگری را یافت که تا این حد با مسأله مرگ، اشتغال و رویارویی داشته باشد» (معمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). کیرکگور می‌گوید که مرگ یا اندیشیدن به مرگ، جدی‌ترین افکار است. اما درک مرگ به این معنا نیست که زندگی، یک مرگ تدریجی و یأس در برابر فنا است (الموصلی، ۱۳۸۶: ۶۷).

از نگاه وجودگرایان، مرگ، سرمنشأ معنابخشی به جهان است. آنان مرگ را محدودکننده‌ی زندگانی آدمی می‌دانند؛ اما معتقدند که این محدودیت باعث می‌شود که انسان‌ها با محدودیت انتخاب روبرو شوند و از این رو می‌توانند معنایی برای حیات خویش بجویند؛ «سارتر مرگ و تناهی انسان را شرط ضروری برای آزادی انسان دانسته است. در دفترهایی برای اخلاق نوشته: "مرگ پایان است اما در عین حال سازنده‌ی آزادی انسانی است... اگر انسان جاودانه می‌بود آن‌گاه امکان می‌یافت تا تمامی امکانات پیش روی خود را بیازماید... او ناپدید می‌شود و این برای فردیت خود او (تحقق برخی از امکانات در برابر بقیه‌ی امکانات) و آزادی خود او (خطر گزینش برخی از امکانات) نتیجه دارد." مرگ، آزادی و گزینش را می‌سازد و از این جا تفاوت میان انسان‌ها را

شکل می دهد. ما با هم تفاوت داریم چون هر کدام مان امکانات محدود و خاصی را می آزماییم. اگر مرگ در میان نبود، همه‌ی ما همه‌ی امکانات را می آزمودیم و به هم شبیه می شدیم. هایدگر هم می گفت که مرگ به دازاین^{۲۴}، فردیت می بخشد» (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۰۵-۲۰۶).

معلم، در نظر مردمان دهکده، رفتاری نامتعادل و نامأنوس دارد. همچنین معلم نیز، فضای دهکده و مردمانش را عجیب می داند. معلم فردی است که رفتاری آزادانه دارد و نه غیرمعقول، اما این گونه رفتار برای مردمان شیء شده‌ی دهکده، غریب می نماید؛ چرا که معلم، کتاب می خواند، در دهکده آزادانه گردش می کند، سعی در برقراری ارتباط با دیگران دارد، به کافه رفت و آمد دارد و عاشق دختر رقصنده شده است.

در این دهکده، تمام مردمان مطیع اند، همچون رمه‌ی گوسفندان، پس برای ادامه‌ی زندگی، معلم نیز باید یک بره باشد، همانطور که سارتر در نمایش نامه‌ی مگس‌ها از زبان ژوپیتتر که توانسته بود مردمان را به تسخیر خود در آورد به اورست - فردی آزاد همچون معلم دهکده - می گوید: «اورست، تو جزئی از گله‌ی من بوده‌ای، تو در میان بره‌هایم، علف صحرای مرا چریده‌ای. آزادی تو، جریبی بیش نیست و این آزادی موجب خارش توست، حکم، تبعید توست» (سارتر، ۱۳۵۳: ۱۵۰).

سالم نیز سعی در اعتراض به چنین جامعه‌ای دارد، او سعی دارد مخاطب خود را از طریق این رمان و مرگ نامعقول شخصیت اصلی داستان که خواسته‌هایی همچون خواسته‌های احتمالی خواننده رمان دارد، به تفکر وا دارد.

نتایج

پس از بررسی و تحلیل‌های صورت گرفته، مشخص شد که این رمان با پرداختن به مضامینی همچون غربت انسان، خرد شدن آزادی او در جامعه، محکوم بودن به زوال، گرایش اکثر مردمان به فراموشی و فرار از آگاهی و مسئولیت و همچنین شیء شدن انسان، در شمار آثار وجودگرایانه قرار می گیرد.

از دیگر مسائلی که این تحقیق سعی در روشن ساختن آن داشت، این بود که عناصری همچون درون‌مایه، پیرنگ و نمادها، تا چه اندازه با مفاهیم مکتب اگزیستانسیالیسم پیوند دارند. مشخص شد که پیرنگ، درون‌مایه و نمادها، کاملاً رنگی وجودگرایانه یافته‌اند؛ به این صورت که مثلاً پیرنگ، بر دسته‌ای از روابط نامعقول قرار گرفته است که به نتیجه‌ای نامعقول و دور از انتظار منتهی می‌شود تا کاملاً نشان‌دهنده‌ی وضعیت انسان معاصر باشد و بدین صورت شاکله‌ی اصلی داستان بر دیدگاه اگزیستانسیالیستی نویسنده از روزگار انسان بر روی زمین، از تولد تا مرگ قرار گرفته است. همچنین درون‌مایه‌ی داستان که همان فکر مسلط و اصلی آثار و نشان‌دهنده‌ی جهت فکری نویسنده است، بر مفاهیمی کاملاً وجودگرایانه بنا شده است، مفاهیمی چون: تبعید یا افکنده شدن انسان به دنیا، سرگشتگی، عدم اصالت فرد و دشمنی برخی جوامع با آزادی فردی و اصالت فرد. همچنین نمادهای این داستان، شباهت زیادی به دیگر شخصیت‌های آثار اگزیستانسیالیستی دارد و این تحقیق توانسته با وقوف بر اصلی‌ترین نمادهای این رمان، نشان دهد که این نمادها تماماً یادآور مفاهیم و مقاصد مکتب اگزیستانسیالیسم است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «ما أغرب هذه البلدة القائمة في هذا الركن القصي من العالم، لقد بحثت عنها في كل الخرائط التي وقعت تحت يدي فلم أر ذكراً لها فيها!»
- ۲- «ليس في بلدتنا من اسرار و ليس فيها من غريب إلا المعلم الذي نتوقع أن ترسله وزارة التربية بعد أن مات المعلم الكهل»
- ۳- «المعلم... آه، إني أنسيت اسمه، و على كل حال فان الأسماء لا تفيدنا في شيء»
- ۴- «شعر أن كل ما يعرفه من معارف و معلومات قد أصبحت غريبة عنه في هذه البلدة العجيبة»
- ۵- «أ هي الغربة أم الوحدة، أم هذه البلدة النائبة التائهة فوق الارض؟ و شعر انه سجين في سجن لا يعرفه و لا يعرف سببا لوجوده فيه، و استدار فيما حوله فلم يجد الا جدران الغرفة و كل ثقب فيها عين تسخر منه و تبسم له و كاد يصرخ»
- ۶- «انا ههنا أعيش الحياة المقدرة لكل انسان غريب يفد الى هذه البلدة كما يفد بنو البشر إلى الأرض»

- ۷- «بخیل إلیّ آئی ساقطع السنوات التي سأقضيها هنا غريباً منفرداً»
- ۸- «هذه النافذة التي فتحت لي فجأة على العالم»
- ۹- «استسلمتُ لقراءة هذه الكتب واحداً فيها كوة صغيرة اتطلع منها الى العالم فراراً من أسر هذه البلدة»
- ۱۰- «لم أأتلف، و اعتقد أنني لن أتلف أبداً الدهر، سأظل أشعر إني غريب هنا حتى الموت»
- ۱۱- «فأنا أعرف أنك ستظل غريباً و هذا شعور كل إنسان في هذه البلدة»
- ۱۲- «لا بأس في أن تجلس في المقهى ما بدا لك، أما في المساء، فعليك، كسائر أهل البلدة، أن تكون في غرفتك»
- ۱۳- «كانت الساعة تقارب العاشرة، و البلدة تغط في نومها الهاديء المألوف، فلم ير شخصاً أو خيال شخص، طوال مسيره، و حين انتهى إلى المقهى وجد أبوابه مغلقة، فاستدار حوله يبحث عن منفذ فيه حتى عثر على الباب الصغير الذي ترك موارباً فوجله»
- ۱۴- «عيني المغنية تنفذان الى أعماق نفسه، و يحس بجمرة جسدها الأسمر»
- ۱۵- «أحس المعلم بفرح لم يذق طعمه طوال حياته»
- ۱۶- «ليس فيها من غريب إلا المعلم الذي نتوقع أن ترسله وزارة التربية بعد أن مات المعلم الكهل»
- ۱۷- «المعلم...آه، إنني أنسيت اسمه و على كل حال فان الأسماء لا تقيدنا في شيء، و كل إنسان يُعرف بنوع عمله»
- ۱۸- «كان يشعر أن كل الناس يتجنبون و لا يجروون على التلفظ به و إن كان يعرف أنهم في الوقت نفسه لا ينقطعون عن التفكير به و الإحساس بوجوده، و الشعور بوطأته تلاحقهم أئني كانوا و حيثما أقاموا: ذلكم هو الحاكم»
- ۱۹- «تلك كانت الأوامر التي شعر أن الحاكم يريد أن تنفذ. لم يقل له أحد هذا، و لم يشر اليه إنسان بما عليه أن يفعل، و لكنه كان يعرف أن هذا واجبه و أن من الضروري أن يتصرف هذا التصرف»
- ۲۰- «لا بد أن نقضي على هذا الرجس الذي مس البلدة»
- ۲۱- «إذا كنت حريصة على أن تعيشي حياة طويلة فالزمي الصمت، الصمت المطبق»
- ۲۲- «لماذا أوقفت و ما الجرم الذي اتهمت به؟»
- ۲۳- «و استسلم آخر الأمر إلى أن هناك جرماً يحوم حوله و لا شك، و كاد يعتقد بأنه مذنب فعلاً، و إن كان يجهل هذا الذنب»
- ۲۴- «دازاين يا به لاتين Dasein يك كلمه ی آلمانی است كه هايدگر از آن برای نامیدن انسان، بهره می گرفت و به معنای آنجا-بود است.

منابع و مأخذ

- احمدی، بابک (۱۳۸۸ش)، سارتر که می‌نوشت، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
- اسکیلاس، اوله مارتین (۱۳۸۷ش)، درآمدی بر فلسفه و ادبیات، ترجمه: مرتضی نادری دره شوری، تهران: نشر اختران. چاپ اول.
- بوخنسکی، یوزف ماری (۱۳۵۴ش)، فلاسفه معاصر اروپائی، مترجم: شرف‌الدین خراسانی، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران. چاپ اول.
- حمید، حمید (بی تا)، درآمدی بر فلسفه غرب، تهران: انتشارات زوار. چاپ دوم.
- الدیدی، عبدالفتاح، (۱۹۸۵م)، الاتجاهات المعاصرة فی الفلسفة، القاهرة، الهيئة المصرية، الطبعة الثانية.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۴۵ش)، هنرمند و زمانه او (مجموعه مقالات از سارتر و دیگران)، تهران: نیل.
- سارتر، ژان پل. (۱۳۹۱ش)، آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه: مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر، چاپ چهاردهم.
- سارتر، ژان پل. (۱۳۵۳ش)، مگس‌ها، ترجمه: سیما کوبان، تهران: مازیار. چاپ اول.
- سالم، جورج (۱۹۶۲م)، فی المنفی، بیروت: منشورات عویدات. الطبعة الأولى.
- شیئا، محمد شفیق (۲۰۰۹م)، فی الادب الفلسفی، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع. الطبعة الأولى.
- فرجی، علیرضا (۱۳۸۹ش)، آلبر کامو نیهیلستی دیگر. تهران: نشر معارف دینی. چاپ اول.
- کامو، آلبر (۱۳۴۷ش)، چند نامه به دوست آلمانی، ترجمه: رضا داوری، تهران: نیل، چاپ اول.
- کامو، آلبر (۱۳۵۷ش)، کالیگولا، مترجم: شورانگیز فرخ، تهران: انتشارات مروارید، چاپ دوم.
- کوندرا، میلان (۱۳۷۷ش)، هنر رمان، مترجم: پرویز همایون‌پور، تهران: نشر گفتار. چاپ اول.
- متیوز، اریک (۱۳۹۱ش)، فلسفه فرانسه در قرن بیستم، ترجمه: محسن حکیمی، تهران: ققنوس. چاپ دوم.
- مجتهدی، کریم (۱۳۸۹ش)، داستایفسکی آثار و افکار، تهران: انتشارات هرمس، چاپ دوم.
- مشکات، عبدالرسول (بیات) و دیگران، (۱۳۹۰ش)، فرهنگ واژه‌ها، تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.
- معتمدی، غلامحسین (۱۳۸۷ش)، انسان و مرگ، درآمدی بر مرگ‌شناسی، تهران: مرکز. چاپ دوم.
- مکلینتاک، آن (۱۳۷۲ش)، سیمون دوبوار، مترجم: صفیحه روحی، تهران: نسل قلم. چاپ اول.
- مگی، برایان (۱۳۷۸ش)، مردان اندیشه، مترجم: عزت‌الله فولادوند، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ دوم.
- الموصلی، سامی احمد (۱۳۸۶ق)، الموت الوجودی. الأقلام. السنة الثانية. الجزء ۱۱. ربیع الأول.

تحليل رمان في المنفى اثر ژرژ سالم بر مبنای مكتب اگزیستانسیالیسم ۸۷

- نوالی، محمود (۱۳۸۶ش)، فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز. چاپ سوم.
- الیسوعی، روبرت کامبل (۱۴۳۱ق)، اعلام الأدب العربی المعاصر (سیر و سیر داتیبه)، قم: ذوی القربی، الطبعة الأولى.

Archive of SID

Archive of SID

تحليل رواية في المنفى لجورج سالم على أساس مدرسة الوجودية

هو من ناظميان^١

فاطمة برجكاني^٢

ميلاد درويشي^٣

الملخص

أصبحت للنظريات الفلسفية حول الحياة الانسانية ووضع البشر، مكانة خاصة في الأدب العالمي والآثار الأدبية العربية في القرن العشرين. اتجه الوجودية شاهد لهذه الدعوى. انحاز كثير من الكتاب إلى هذه المدرسة مع انتشارها في أنحاء العالم أرحائه، وجورج سالم، وهو أديب وروائي سوري واحد منهم. لهذا درسنا علاقة المدرسة الوجودية بالأدب، وقمنا بالنقاش والتحليل والدراسة لرواية في المنفى وتبين المفاهيم الوجودية لها في هذه المقالة على أساس مبادئ المدرسة الوجودية الأدبية. تستطيع هذه الدراسة الحاضرة أن تتوصل إلى نقاط منها: تعتبر هذه الرواية ضمن الكتابات الوجودية لاحتوائها على مضامين وجودية مثل غربة البشر، وسحق حريته في المجتمع، وزواله المحتوم، وانحياز أكثر الناس إلى النسيان، والهروب من الوعي والمسئولية، وتحوله إلى شيء. حاول كاتب الرواية أن يصور مجتمعا مع هذه الخصائص ويعترض على عيوبه ليسوق القراء إلى التفكير. من جهة أخرى الحكمة، والمضمون، والرموز اصطبت بالصيغة الوجودية والشخصيات في هذه الرواية تشابه الشخصيات في الكتابات الوجودية الأخرى إلى حد كبير.

الكلمات الرئيسية: الفلسفة، الوجودية، جورج سالم، رواية في المنفى

١- أستاذ مساعد في اللغة العربية و آدابها بجامعة خوارزمي

٢- أستاذ مساعد في اللغة العربية و آدابها بجامعة خوارزمي

٣- طالب ماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة خوارزمي